

مطلب حاضر برخلاف مطالب رایج، مایل است فلسفه در عهد جدید به ویژه پس از رنسانس را محمول خیابان بدانند. به عبارت بهتر، برخلاف این نظریه که شهرت‌نشین و زندگی در آن را عامل پیدایش فلسفه می‌داند، فلسفه خیابانی معتقد است ساختار شهر، خیابان بوده که قادر است نیازهای جدید بشری را به نحوی دربرون خود سازمان داده به تحولات سامانه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی با توجه به اهمیت یافتن فضا و زمان در مکانی خارج از خانه رنگ و بویی دیگر بدهد.

فروزان اصغری

خیابان مسأله زندگی

فلسفه خیابانی معرف آن چیزی است که اسپینوزا منکر آن بود. اسپینوزا می‌گفت به تجربه در یافتن که همه امور عادی که مردم در زندگی دنبال آنند، بی‌بهره و بوج است زیرا انشایی که مردم برای آنها اعتبار قائلند می‌تواند تحت سه عنوان طبقه‌بندی کرد: شهرت، شهرت و لذت حسی. فکر آدمی چنان مجذوب این سه چیز است که برای آنکه در باره هر دیگری بیندیشد، کم توان است. تفکر وقتی گرفتار لذات حسی است از کار می‌فتد بدان گونه که از فکر هر یک هر امر دیگری بکلی ناتوان می‌ماند. اما این در باره اسپینوزا و کلبه متفکرانی که منکر اصل این تئوری فلسفه بر امر مسأله مدنی و به ویژه مسأله مدنی اجتماعی هستند می‌توان گفت که کما کمال در دوره جزیمیت

عقلانی قبل از رنسانس به سر می‌برند؟ شاید برای توضیح این موضوع ابتدا باید به فهم مسأله اجتماعی بپردازیم. مسأله اجتماعی چیست؟ قدیم‌شدن دوران جزوه علوم اجتماعی چون اول و لیکنگتن و مارتین و آیدرگ مسأله اجتماعی را وضعیت اظهارش عطا می‌شدند که با ارزش‌های شمار مهمی از مردم معاشرت دارد و معتقدند برای تفسیر آن وضعیت باید اقدام کرد. تعریف مذکور ناظر است بر شرایط واقعا موجود وضعیتی که مردم در چارچوب نظام ارزشی خود مسأله اجتماعی می‌شدند و شمار مهمی از آنان که سازمان‌یافته و دارای قدرت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی بیشتر هستند نه تنها شرایط موجود را مشکل‌زایی‌نشد بلکه حواستل اصلاح آن بوده و برای اصلاح آن دست به اقدام می‌زنند. از نگاه

اندیشمند علوم سیاسی زمانی مسأله ظهور می‌یابد که چند قدرت سیاسی یا استعماری ملاقات مختلف جامعه نبوده و برای موجودیت خود تمام راه‌های منجر به اصلاح را مسدود می‌کنند. غیریت‌سازی به اوج خود رسیده، دایره نظام خودی هر روز تنگتر و وحدت سیاسی جامعه به چنگل گسیختگی شده، منجر به فروپاشی نظم موجود می‌شود. قبل از رسیدن مرزهای مسأله اجتماعی به مرزهای سیاسی، ضروری است که نظم اجتماعی در حال باگرایایی به درستی بررسی شود. شاید به همین دلیل هست که میلتون فریدمنی به دنبال آن بود تا خیابان را از میان همان سه عنصر اسپینوزا یعنی ثروت، شهرت و لذت حسی به ویژه در حوزه اقتصاد به چگونگی بیندیشد. از این رو به نظر می‌رسد اصل‌ترین اصول فلسفی آن اصولی باشد که از میان زوایای زندگی و به ویژه از خیابان برخاسته باشد. اصولی که منتهی به بازیافت زیاده می‌شوند. این جمله تالی آخر راهنمای این مقاله خواهد بود. با همان شروع اصولی که به بازیافت زیاده منتهی می‌شوند. اسپینوزا به لذت عقلانی ما می‌فزاید اما مفهومی که از فلسفه وی و دیگران در ذهن نقش می‌بندد، موضوعی مجرد تجلی و بریده از خیابان مادی است. این فلسفه با واقع‌ت‌های عینی جهان خارج از ذهن رابطه مشخص و عینی ندارد. شما باید به سیر تکامل آنان را بیاموزیم تا از میان آشغال‌های ذهنی به آشغال‌های خیابان در دیسای مدون برسیم. در خیابان مستی جلیبی برای فلسفه زندگی و فلسفه خیابانی وجود ندارد. در غرب هم اگر وجود دارد در معرض مسخ شدن قرار دارد. با این همه به فلسفه زندگی توجه شد.

هنری برگسن، برنده جایزه نوبل برای ادبیات نظریه پردازی فلسفه زندگی است. به نظر او زندگی از من غریب قرنی عواقب دوره مدرنیته شده او را جمله نتایج منفی عصر مدرنیته را استعمارگری کنش‌ورهای اروپایی استعمار و زحمت‌کشانی، آلودگی محیط زیست از خود بیگانه‌گی و فردگرایی گسار، تهدید جنگ‌های جهانی، تنهایی روی کور کورانه از علم و صنعت، ماده گرایی سودجویانه، ناب‌و نالیسم و... می‌شد. یعنی زندگی انسان از نظر ذهنی با فلسفه - و از نظر عینی با هستی، بیگانه و دشمن شده است. او فلسفه زندگی را فلسفه همراهی انسان مدرن نامید و می‌گفت وظیفه فلسفه است که زبانی ادبی و شاعرانه کند. غف کند تا واقعیت را به شکل پرسوسه و حرکت توصیف کند. در نظر برگسن، فلسفه زندگی، اعتراض به سرمایه داری و عواقب آن است. مشهورترین جمله برگسن این بود که می‌گفته زندگی یک نهر و رودخانه حرکت زنده و نشاط آور است. نشاط و نیرو و حرکت را می‌شود همیشه در رودخانه زندگی مشاهده کرد. شاید همین رویداد غریب است که میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی را وادار می‌سازد تا بگوید غرب با نکیه بر عقل گرایی و اومانیسم ذهنی خود، از اوایل قرن گذشت به تعریف توروریستی از انسان‌های نوگرا پرداخته و آنان را به بهانه‌های گوناگون، پارولف زلفان، تیمارستان، بیمارستان، تبعید و بازداشتگاه کرده و یا در سر هر چهارراه کوچک و خیابان و مکانی، بانصب کرم‌خوری‌های مخفی و پنهان، انسان را به اتهام تروریستی جان بر نظر گرفته است. مفروض فوکو در این بیان خیابانی است که متغیر شده است. و این همه او همچون آنچه در جستجوی شکل خاصی «با شکل دیگری از زمین» بود. در نظر او فلسفه یعنی چهارچوب‌های فکری و ارزشی، برای اینکه انسان بتواند جوهر دیگری زندگی کند. فوکو می‌گفت که فلسفه جنبشی است که با کمک آن، انسان خود را آزاد یا حافقی قدیمی را بی‌اعتبار می‌کند. چهار متفکر ساختارگرایی مشهور قرن گذشته فوکو، بارثه، ولوی لشتروکس بودند. ساختارگرایی فلسفی در یک موضوع باهم وحدت نظر داشتند. آنان همچون مسالتره، مخالف فلسفه ذهن‌گرا و جانبدار زندگی، سیاست و هستی شدند و زمینه



فلسفه در خیابان

تحقیقات آنان، پیرامون «گفتارهای ساختاری شده» بود آنان می‌خواستند که هر سوره تشکیل و نقش ساختارهای اجتماعی-فلسفی را روشن کنند تا اینکه سرانجام فلسفه ساختارگرایان، خود علم زده و به فلسفه فرمالیسم ختم شد. از این روش‌ها که بعدها خود را نه تنها ساختارگرایان بلکه نه مارکس با آن کوشیدند تا جایی که امروزه فوکو و هم قطران فرانسوی‌اش مانند لاکان، دروید و دلوز را «پسا ساختارگرایان» می‌نامند و منتظر پسا ساختارگرایان «گفتار» در بحث و جلسات کلان و عمومی است که در چهار چوب آنها بین اسان‌ها ارتباط و تماس برقرار شده و در فرآیند گفتمان به خانواده جسم اخلاقی و سازمان و اسان اعمال قدرت می‌شود به قول نیچه، در گفتارها نیز «فرامه» برای بقدرت بر زمین وجود دارد.

اما گفتار فوکویی نیز در زندگی روزمره ما زمینه مناسبیت و روابط دارای معنا خواهد بود. روابطی که در فزون خود نوع نظام مبادله کلاسی را محتاج می‌دهد. در روابط و زمینه‌های گفتاری مردم فرودست، ته‌زیم‌شان دیده‌شده‌ها و مورد محاسبه قرار نگرفتن‌ها سر به عصیان برمی‌دارند زیرا آنها سران زمان است که دیده می‌شوند از میان خشونت‌آشتی و دود و رگهای بالا آمده گردن‌ها که نشانی از قوتی آنان می‌کند. مانند تروریست‌هایی که در برابر نظام فرامی‌ده جدید جهانی، تنها ابزار خود را انتخاب می‌کنند و سر به زخم روری، فالرستر با بیان خودش بیانی که رفتن را با بی‌بازاری از خود در می‌آمیزد می‌گوید: «ما دلوایس مردم بسیار فقیر نیستیم. آن‌ها در خورد پیشین نیستند. این دانش‌ها را به ما داده‌اند. ما می‌توانیم با کسانی است که ناچارند فرموده کنند امیل اند» دانش پول، دانش شایستگی صحبت کردن و دانش شایستگی رابطه دانش است. دانش پول، دانش لکنای برای عشق است. مردم بسیار فقیر، کسانی که در مفاک اند مردمی که به قول هورث در ترکی زندگی می‌کنند نه استطاعت عشق دارند نه شایستگی مصاحبت. بنابراین این دسته از مردم از عرصه گفتار دورند. مسائل آنان بر روی آنتن‌ها نمی‌رود. به همین دلیل این نوع فلسفه روزی با همه جذابیت‌هایی که دارد قادر پاریس یا لوس آنجلس سرزور شود. این در حالی است که مدرنیسم زادگاه اصلی فن خیابان است. علت این که این نوع فلسفه با سیاست خیابانی مرتبط نیست، این است که قادر نیست مردم خیابان را تشویق کند تا تصوری از خود داشته باشند. به عبارت دیگر فلسفه سیاسی ناشی از تئوری گفتمان، قادر نیست مردمی را که مجبورند بر اساس فقرشان، سوار اتوبوس شوند لونه از سرفاه که بر اساس ضرورت‌های زیست محیطی اقدام به این کاری کنند، در موقعیت آشتی قرار دهد. آنان با تلبانی نهی و عدم تصویری قدرتمند از خود چگونه قادرند به این کار اقدام کنند؟

از این رو آن چه فلسفه مردمی می‌کشد، نه کاملاً دیدگاه بر گس است و نه فوکو. این فلسفه‌ای است که از زمینه‌های جزئی تری یعنی از خیابان برمی‌خیزد. از این منظر هویت جمعی نیز از خیابان برمی‌خیزد. هویتی که می‌تواند از ثروت طلبی، شهرت و دیگر لذت‌های حسی فراهم شده باشد، اما آدمیانی که در حوزه شهر زندگی می‌کنند به ناچار در پرتو آن قرار می‌گیرند. آن چنان که بسیاری از آدمیان در برابر فوق طبقه جهانی روری قرار می‌گیرند. فوق طبقه‌ای که به زخم روری همه تصمیم‌های مهم اقتصادی را می‌گیرد. و پولی که این طبقه تیار شده کرده به سلاخی برای اهداف غیر قانونی مصرف می‌شود.

نظریه
تاریخچه گسترش شهرهایی با تکنیک ساختی، به دوره صنعتی بازمی‌گردد. تمایز اجتماعی میان شهر قدیم و جدید در این است که به دلیل نقل و ثامن معیشت در حوزه کشاورزی و گله‌داری

بودن محل تولید با محل زندگی، محل رفت و آمد نیروی کار، رشد انسانی نباشد. این مفهوم شهر در دوره صنعتی است که محل کار و تولید را از محل زندگی جدا می‌سازد و سلسله دیگری برای آن در نظر می‌گیرد. بر اساس نظریه تویس ورثه و بزرگی عمده اجتماعی شهر شامل اندازه جمعیت، تراکم جمعیت، عدم تجانس در جمعیت، شهری است افزایش تقسیم کار و تحرک وسیع اجتماعی، نقش عمده‌ای در ایجاد عدم تجانس شهری دارند. این عدم تجانس منجر به ایجاد مکارب-جهای جدیدی برای تأمین معیشت شد. جریان صنعتی شدن و پیامدهای انقلاب صنعتی، دنبال زمینه‌ها و روش‌هایی بود تا از این طریق چرخه اقتصاد صنعتی بهتر عمل کند یعنی کالاها زودتر به پول تبدیل شوند و از آن طریق چرخه اقتصادی تداوم پیدا کند. اما آن چه که می‌توانست در این زمینه نقش موثری ایفا کند، نیاز به مکانی بود که، بتواند فعالیت‌ها را تأمین کند. خیابان بستر اصلی زندگی مدرن را فراهم می‌کرد.

آخیابان
خیابان اشغال کننده مکان است. مکانی که محل ساختن نیازهای جدید و رفع نیازهای قدیم است. خیابان به معنای کهن آن محلی برای عبور بیسته خیابان محلی برای احیای و خلق آثار جدید و مشروعیت بخشیدن به دولت و مشروعیت مستندین از آن است. خیابان محل تنازع بقا و رژیم‌های سیاسی است. یک رژیم سیاسی اگر نفع‌های دخالت خود را از خیابان جمع کند باید گفت که ساقط شده است. چنین‌های اجتماعی سعی دارند رژیم‌های سیاسی را در حاکمیت بر این بخش زندگی که عقب برانند و در صورت پیشروی باید گفت به موفقیت بزرگی نایل شده‌اند. انقلاب اسلامی،

خیابان‌ها را به عرصه قدرت خود تبدیل کرده بود. انقلاب‌های سرخ و نارنجی نیز اینتا پس خیابان‌ها سیطره یافتند. حکومت نظامی هم از خیابان‌ها آغاز می‌شود. فرشیلی کاخ ریاست جمهوری با تصرف جامعه‌ها و خیابان‌ها سقوط کرد. کامیون‌داران که عرصه جامعه و خیابان‌ها را در می‌نوردیدند بر اهمیت این عرصه برای سقوط آنگاه بودند. اما در حوزه اجتماعی به میراثی که ضعیف‌ترین فشار در خیابان‌ها مستقر بوده و یا به دست آوردن معیشت آبرومندانه بر آن حکم فرماید کننده باید گفت سلسله خیابان‌ها که در آن‌ها گروه‌های ذی نفع به صورت تعبیری کنندهای پراکنده عداوتی شکل گرفته است. اما هنگامی که خیابان، عرصه ناخوش و تاز گروه‌های قرار می‌گیرد، با توجه به علائق گروه‌ها در بحث ضعیف‌ترین گروه مغلوب چه در عرصه شفلی و چه در عرصه مشترک، مورد متمدن واقع می‌شود و در واقع نظام سیاسی و اجتماعی نیز که مبتنی است بر نظام تشبیه و پادشاهی، از همین منظر شکل می‌گیرد. در جامعه‌ای که شاخص پول تعیین کننده تمام ارزش‌های اجتماعی است، این طبیعی است که کودکان و زنان جزو گروه‌های تحت دستم اجتماعی قرار خواهند گرفت. اگر کودکان و زنان بنا بر قدرت واقعی خود از خیابان سهم ببرند، در حاکمیت از نظام عادلانه توزیع ثروت، منزلت و قدرت خواهد بود. اما هر گاه کودکان کل فروش یا زنان ویژه نمادی جسم‌های در خیابان داشته باشند، حاکمیت از آن است که احتمال جدی در نظام عادلانه توزیع وجود ندارد. از این رویه خیابان آشن این دسته از گروه‌های اجتماعی نیز به مرور در زمره تلوهایی اجتماعی قرار خواهند گرفت. تقسیم عادلانه خیابان، با توجه به ارزش‌های دینی و مذهبی، منجر به مسمی می‌شود که می‌توانیم از آن به عنوان نقض حقوق توسط توفکران نام ببریم. توفکران در این جا به زخم مار کس طبقه‌ای هستند که در ارتباط با دولت، منافع متغلبی را

شکل داده و از این منظر دولت طبقه‌ای را با توجه به ابزارهایی که طبقه مسلط در اختیار دارد، شکل می‌دهند. در تجار و به حقوق شهر و ندان بر توان خود روز به روز می‌افزایند. به زخم میل در کتب در باب آزادی، اگر صد تیر و صدی از اعتقاد اخلاقی در برابر این قبیل عدالت نایبند قرار نگیرد، همراه با گسترش دولت برای مقابله با فشارهای عصر جدید، می‌توان شاهد تجار و تیر بیشتری به حرم آزادی شهر و ندان بود.

با این همه فلسفه زندگی که از تئوری‌های طرفدار حقوق شهروندی به دست می‌آید یک امر مسلم است و آن این که سهم اشغال مختلف از جمله زنان، کودکان، کارگران، و در این نقض حقوق قابل حرکت نبوده حتی برای تنوریسین‌های لیبرال و دموکراتی که به دنبال تأمین آزادی بودند چه بسا آنان به دنبال تحقق این امر برای آن دسته از شهروندی بودند که معاششان قابل شنیدن بود. کسانی که می‌توانستند مالیات بپردازند و مالیات بپردازند.

در این صورت آشکار بود که خیابان در تملک چه کسانی بوده و نسبت خیابان چه مفهومی داشته است. به عبارت دیگر اگر کودکی در انقلاب بزرگی صنعتی، در لایه‌های چرخ کارخانه‌ها چنان می‌بخت تنها اظهار تصاف در این باره کافی بود تا بتواند روح به غلبان آمده نظام بورژوازی را تسلی خاطر بدهد. بنابراین سهم کودکان و زنان و کارگران از خیابان، جز تأمین منافع متغلب ناشی از رابطه دولت و طبقه جدید نیست. فلسفه سیاسی موجود در این باره نیز حاکی از نظامی است که از میان آن، منتهای ضعیف هیچ گاه شنیده نمی‌شود. به زخم «هاده» از نظر مارکس هر چه رابطه دولت و طبقه دولت‌نگاه می‌توان استنباط کرد: اینتا نگاهی که تا کسب دله دولت به طور عام و نهادهای بورژوازی به طور خاص، می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد و منبع قدرتی را پدید آورد که از او می‌تواند مستقیماً با منافع نهاییه با هر گونه مدت به طور مشخص تحت کنترل طبقه مسلط نباشد. به موجب این برداشت، دولت صاحب قدرتی است که ناآرامی‌های مستقل از طبقه حاکم است. اما نظر گله دوم که در نگاه مارکس جایگاه برجسته تری دارد حاکمیت از آن است که دولت و بورژوازی دولتی از ابزارهایی طبقه‌ای اند که به منظور هماهنگ کردن جامعه تقسیم شده به نفع طبقه حاکم پدید می‌آید. به نظر می‌رسد که مارکس از اهمیت نگاه اول خود غفلت کرده باشد. این غفلت از آن جایی نشأت می‌گیرد که خیابان به تنهایی پرورنده و حامی نظم دولتی نیست. بلکه مهمتر از آن به کسانی که آن را در اشغال خود دارند در نهایت و ظاهر تر است.

خیابان، با آن که در یک توزیع عادلانه به سر می‌برد، با این همه حامل این واقعیت است که در لنگش بورژوازی دولتی، مالکان، کارگران، صاحبان صنایع و مشاغل پست است. مارکس صریحاً می‌گفت که بورژوازی و چندان دولت است. مارکس در تقابلی مشخص با هگل و چهره‌هایی از قبیل جان استوارت میل، بورژوازی یا بیکره کارکنان دولت را جامعه پس است. ویژگی‌های درون دولت فلسفای کرد که قدرت یا توانایی خود را از طریق مرموز می‌گسترده.

با این همه باید به نظر می‌رسد مارکس از حرکت این موضوع غافل بوده باشد که خیابان به عنوان مظهر جامعه، انتقام خود را در میان انواع بهره‌کشی به اشکال گوناگون می‌گیرد. به عبارت دیگر طبقات فرودست که چاره‌ای جز اشغال خیابان ندارند، با نفوذ در بورژوازی دولتی خود را وارد حسی ترین موضع قدرت می‌کنند. این روش نیز از طریق نوعی اعتراض به وفشگری بورژوازی است که صورت می‌گیرد. در صورتی که آنان وارد مملکت به قدرت

هر نظام سیاسی خود را مجبور می‌بیند برای حفظ بقای خود، به الزامات خیابان، تحت عنوان فلسفه خیابانی تن بدهد

شده و به این نحو سعی می‌کنند تا تعیین کنندگی خود را به نحو آشکار، بنمایانند. به نظر مارکس در حوزه‌های که شکل از آن تحت عنوان «منافع مطلقاً همگانه» دولت به یاد می‌کنند چیزی به جز «نظام اناری بورژوازی» و تضادهای حل نشده وجود ندارد. مارکس تأکید می‌کند که دست‌نکار دولت، هم یک سازمان فکلی که در جامعه مدنی و هم یک منبع مستقل عمل سیاسی است. اما نه توصیف رژیم بنا بر قدرت می‌بویسد. این قوه مجریه، با سازمان عریض و طویل بورژوازی و نظامی آن، با دست‌نکار دولتی متکرر آن، قشرهای وسیعی را در خود جای داده است. در نظام بورژوازی که موقعیت شفلی فرودرو کرات اهمیت پیدا می‌کند و تبعیت کور کورانه از کسانی که مقامات بالا را اشغال کرده‌اند به ضرورت تبدیل می‌شود. منافع دولت به نوعی هدف خصوصی ویژه بدل می‌شود. اما نه هدف دولت بدین ترتیب تحقق می‌یابد. و نه قابلیت آن تضمین می‌شود؛ زیرا علی‌ترین مرتبه این نظام، هر ک موارد خاص را به پله‌های پایین‌تر و آنگاه می‌کند و از سوی دیگر این مراتب پایین‌تر در یافت، مراتب بالا را از موارد عام (منافع عمومی) معین می‌نماید. و به این ترتیب یکدیگر را فریب می‌دهند (هلد-1885). چرخه فریب به این طریق به مکتبزم انضمامی دولت تبدیل می‌شود. و به این طریق فرودستان در بدنه بورژوازی، مستقل از دولت، به اشغال تمام و کمال خیابان، از طریق نفوذ در نهادهای رسمی می‌پردازند. دولت نیز که زمانی گمان می‌کرد این حوزه ابزار اصلی فن برای حکم فرمایی محسوب می‌شود، در عمل دچار تمارش ناشی از سلطه شده، مجبور می‌شود برای رهایی از تنگ‌نویس بی‌سابقه‌ای که توسط مردم صورت می‌پذیرد، با مشارکت آنان در حوزه جامعه مدنی، و پذیرش استقلال آنان، سهم آنان را بپردازد. به عبارت دیگر مردم با آن چه سلطه بر خیابان نامیده می‌شود ضمن پذیرش قواعد منزه عداوت آن را در می‌سازند. ترین مبارزه به نبرد فرمایشی می‌اندازند که دولت برای رهایی از چنگ آن چاره‌ای جز کوچک شدن و پذیرش سهم مردم در قالب رفتار مدنی ندارد. این جاست که باید گفت خیابان به عنوان یک عنصر مهم و حیاتی عصر مدرن گماکن با الزاماتی که به همراه می‌آورد، قادر است برای استمرار بخشیدن به حیات خود، فضاهایی را به آدمیان تحویل کند که می‌گمان در پرتو آن هر نظام سیاسی خود را مجبور می‌بیند برای حفظ بقای خود، به الزامات خیابان، تحت عنوان فلسفه خیابانی تن بدهد. فلسفه‌ای که در مسیر تکاملی خودش همواره در جهت شفاف‌سازی بیشتر، و گسترش چتر فلسفه سیاسی از جمله به حساب آوردن اشغال فرودست از جمله کارگران، زنان و کودکان و نهادهای سازی حقوق اقلیت عمل کرده است. این دستاوردها جز از میان زبانه‌های خیابان که اسپنوزا از آن یا علوی می‌چون شهرت ثروت، ولذات حسی یاد می‌کند و آن را مذموم می‌داند، آن هم به فساد باز یافته به دست نمی‌آید. زیرا این‌ها گمشده‌های فرودستان و نیروهای خارج از قدرت به شمار می‌روند.

منابع:
1- «فلسفه اشغال» جو کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
2- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
3- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
4- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
5- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
6- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
7- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
8- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
9- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه
10- «فلسفه اشغال» جوز کراسی، مسموز ملزین نیست گروه

